

اقتصاد سیاسی کسری بودجه*

نویسندگان: آلبرتو آلسینا

روبرتو پروتی

مترجم: رسول عادلزاده*

چکیده

این مقاله، بررسی انتقادی متون موجود درباره عوامل تعیین کننده سیاسی - نهادی بودجه دولت است. بحث را با طرح دو پرسش سازماندهی می‌کنیم: چرا برخی از کشورهای او.ای.سی.دی. و نه دیگران، بدهی‌های عمومی بزرگی را انباشته کردند؟ چرا این عدم توازن‌های مالی در ۲۰ سال اخیر، و نه در پیش از آن، پدید آمد؟ بحث را با الگوی همسان‌سازی مالیاتی آغاز می‌کنیم و نتیجه می‌گیریم که این روش به تنهایی نمی‌تواند پاسخ‌های کاملی برای این پرسش‌ها فراهم آورد. سپس به بحث درباره الگوهای اقتصاد سیاسی می‌پردازیم که به شش گروه تقسیم می‌شوند: (۱) الگوهایی که بر پایه سیاست‌مداران فرصت طلب و رأی دهندگان بی‌اطلاعی که توهم مالی دارند، بنا شده است. (۲) الگوهای باز توزیع بین نسلی. (۳) الگوهایی که در آنها بدهی به عنوان

* Alberto Alesina and Roberto Prtti(1995). *The Political Economy of Budget Deficits*. IMF Staff Papers. Vol. 42, No. 1.

● آلبرتو آلسینا، استاد علوم اقتصادی و دولت در دانشگاه هاروارد است. این مقاله را هنگامی که وی در تابستان ۱۹۹۳ در بخش موضوع‌های مالی صندوق بین‌المللی پول در فرصت پژوهشی بود، نوشته است. روبرتو پروتی، استادیار علوم اقتصادی دانشگاه کلمبیاست. او دو هفته به عنوان فرصت پژوهشی در بخش موضوع‌های مالی به کار پرداخته است. نویسندگان، از بخش موضوع‌های مالی، و به ویژه از ویتو تنزی برای تسهیلات میهمان نوازانه‌اش، تشکر می‌کنند. آنها از شرکت‌کنندگان در سمینار صندوق بین‌المللی پول برای اظهارنظرهای مفید تشکر می‌نمایند.

* کارشناس ارشد علوم اقتصادی، شرکت مهندسی بین‌المللی فولاد تکنیک

متغیری راهبردی، دولت کنونی را به دولت بعدی وصل می‌کند. (۴) الگوهای دولت‌های ائتلافی. (۵) الگوهای منافع پراکنده منطقه‌ای. (۶) الگوهایی که بر اثرهای نهادهای بودجه‌ای تأکید می‌کنند. در پایان، با بحث مختصری درباره پیامدهای سیاست‌گذاری، نتیجه‌گیری می‌نماییم.

شماری از اقتصادهای او.ای.سی.دی.، بدهی‌های دولتی بزرگی را در طی ۲۰ سال اخیر انباشته کرده‌اند. چرا چنین اتفاقی رخ داده است؟ چرا کشورهای خاصی - اما نه همه آنها - طی چندین سال، کسر بودجه‌های بزرگی داشته‌اند؟ چه چیزی این تفاوت‌های بزرگ بین -کشوری را توضیح می‌دهد؟ شکل‌های ۱ و ۲، دامنه این موضوع را روشن می‌سازند. شکل ۱، نسبت‌های بدهی به تولید ناخالص ملی در هفت کشور را نشان می‌دهد که در آنها این معیار در ۲۰ سال اخیر به تندی افزایش یافته است. این نسبت، در سه مورد از این کشورها (بلژیک، ایرلند، و ایتالیا) بیش از ۱۰۰ درصد است. برعکس، شکل ۲، نسبت بدهی به تولید ناخالص ملی در هفت کشور را نشان می‌دهد که این معیار در آنها و در مقایسه با کشورهای شکل ۱، نسبتاً با ثبات ظاهر می‌شود. تفاوت نسبت بدهی به تولید ناخالص ملی در میان کشورهای او.ای.سی.دی. در دهه ۱۹۹۰ بسیار بزرگ است - مثلاً، از بیش از ۱۰۰ درصد در بلژیک و ایتالیا تا کمتر از ۳۰ درصد در استرالیا و آلمان. ایالات متحده در شکل ۲ آمده است، اما حتی در این کشور نیز افزایش نسبت بدهی به تولید ناخالص ملی در دهه ۱۹۸۰ و بعد از آن، سبب نگرانی شده است (به شکل ۳ نگاه کنید).

توضیح این تفاوت‌های بزرگ بین کشور، تنها با استفاده از دلایل اقتصادی، دشوار است: همه کشورها دارای مردم سالاری صنعتی پیش‌رفته هستند. همگی اعضای او.ای.سی.دی. هستند، و همه از سطح درآمد سرانه بسیار بالایی برخوردارند. در عوض، عقیده داریم که عوامل سیاسی - نهادی، برای درک کسری‌های بودجه خصوصاً و برای درک سیاست مالی عموماً اساسی هستند. در حالی که اقتصادهای کشورهای او.ای.سی.دی. نسبتاً مشابه هستند، نهادهای آنها (مثل قوانین انتخاباتی، ساختار حزبی، قوانین بودجه، قوانین بانک مرکزی، درجه تمرکززدایی، ثبات سیاسی، و قطبی شدن اجتماعی^(۱)) - کاملاً متفاوت هستند.

شکل ۱. نسبت‌های بدهی به تولید ناخالص ملی فزاینده

مأخذ: بارو و گریلی (۱۹۹۴).

شکل ۲. نسبت‌های بدهی به تولید ناخالص ملی با ثبات

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مأخذ: بارو و گریلی (۱۹۹۴).

هدف این مقاله، بحث بر سر این موضوع است که متون اقتصاد سیاسی چگونه به دو پرسش اساسی زیر پاسخ می‌دهد:

(۱) چرا کسری‌های مداوم و بزرگی را در حال حاضر و در زمان صلح مشاهده می‌کنیم؟
 (۲) چرا بدهی‌های بزرگی را تنها در کشورهای خاصی، و نه در سایر کشورها، مشاهده می‌کنیم؟
 توضیحی که به نخستین پرسش پاسخ دهد، اما به دومین پرسش پاسخ ندهد، قانع‌کننده نیست. برای مثال، نظریه‌ای که می‌گوید، دولت‌های مردم‌سالار همیشه کسری مالی دارند، اگر توضیح ندهد که چرا برخی دولت‌های مردم‌سالار، اما نه دیگران، عدم توازن مالی داشته‌اند، نارساست. متون اقتصاد سیاسی دربارهٔ سیاست مالی بسیار زیاد بوده و بازگشتی تاریخی به سده نوزدهم و مکتب ایتالیایی مالیه عمومی دارد (نگاه کنید به: بوکانن، ۱۹۶۰). برای بحث درباره همه این متون به صورت منظم تلاش نمی‌کنیم، بلکه روی دو پرسش برجسته بالا متمرکز می‌شویم و بر پژوهش‌های اخیر تأکید می‌ورزیم.

بحث خود را با مروری بر نظریه "همسان‌سازی مالیاتی"^۱ بودجه دولت (بارو، ۱۹۷۹؛ لوکاس و استوکی، ۱۹۸۳) آغاز می‌کنیم. این رهیافت، به عنوان طرح اساسی ۲ دستوری برای حرکت الگوهای اقتصاد سیاسی به کار می‌رود. در حقیقت، اغلب الگوهای سیاسی اخیر، بیان‌هایی "اثباتی" از انحراف مشاهده شده از همسان‌سازی مالیاتی هستند. از این گذشته، استدلال‌کنندگان به این نظریه (مثلاً بارو، ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷) به آن نه فقط به عنوان "دستوری" بلکه به عنوان "اثباتی"، یعنی به عنوان توصیفی از سیاست مالی واقعی، نیز توجه کرده‌اند. مطالعات فریبگی

۱. به جای آن که در برخی از سال‌ها نرخ مالیات‌ها بالا بروند و در برخی از سال‌ها پایین آیند، بهتر است که نرخ‌های مالیاتی را نسبتاً ثابت نگه داشت، و بدین وسیله، کل هزینه‌های اجتماعی مربوط به مالیات‌ها را به کمترین مقدار ممکن رسانید. اقتصاددانان، این سیاست را همسان‌سازی مالیاتی (Tax Smoothing) می‌نامند. برای همسان شدن نرخ مالیات‌ها، سال‌هایی که درآمد بسیار پایین است (دوره رکود اقتصادی) یا در زمان جنگ که هزینه‌ها بسیار بالاست، باید کسری بودجه وجود داشته باشد. برای اطلاع بیشتر درباره سیاست همسان‌سازی مالیاتی، نگاه کنید به: منکیو، گریگوری. (۱۳۷۵). اقتصاد کلان. (جلد دوم) (ترجمه برادران شرکاء و پارسائیان، مترجمان). انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی-م.

شکل ۳. رفتار بدهی عمومی ایالات متحده، ۱۷۹۰-۱۹۹۱

نسبت بدهی اسمی به تولید ناخالص ملی اسمی

مأخذ: بارو و گرلی (۱۹۹۴).

از این پس، به بحث درباره الگوهای اقتصاد سیاسی می‌پردازیم و آنها را در شش گروه دسته‌بندی می‌کنیم: (۱) الگوهای مبتنی بر سیاست‌گذاران فرصت طلب و رأی دهندگان بی‌اطلاعی که "توهم مالی" دارند. (۲) الگوهای باز توزیع بین نسلی. (۳) الگوهایی که در آنها بدهی به عنوان متغیر راهبردی، دولت کنونی را به دولت بعدی وصل می‌کند. (۴) الگوهای کشمکش‌های باز توزیعی در داخل گروه‌های اجتماعی و یا حزب‌ها سیاسی. (۵) الگوهای منافع پراکنده منطقه‌ای. (۶) الگوهایی که بر اثرهای نهادهای بودجه‌ای تأکید می‌نمایند. پس از این مرور اساسی، به طور مختصر، درباره پیامدهای سیاست‌گذاری این پژوهش بحث می‌کنیم.

یکم - سیاست بودجه بهینه

نظریه همسان‌سازی مالیاتی بودجه دولت، اقتصاد بسته بدون سرمایه را مورد توجه قرار می‌دهد، به

طوری که یک عامل نماینده مصرف می‌کند، کار می‌کند و پس‌انداز می‌کند. دولت یک "برنامه‌ریز اجتماعی خیراندیش"^۱ است که مطلوبیت عامل نماینده را حداکثر می‌کند. عامل نماینده و دولت، هر دو افق زمانی مشابهی دارند که برای سادگی نامحدود فرض می‌شود. نظریه از جنبه‌های بین نسلی و از شرایط محدود کردن وظیفه برای دولت تجرید می‌شود.

برای دولت تأمین مالی میزان معینی از مخارج در هر دوره با استفاده از ابزار مالیات بردرآمد ناشی از کار ضروری است که این مالیات‌ها به علت آن که بر عرضه نیروی کار تأثیر می‌گذارند، انحرافی^۲ هستند. تابع مطلوبیت عامل نماینده، به مصرف خصوصی و فراغت بستگی دارد، اما به میزان کالای عمومی - که می‌توان برای سادگی آن را مخارج دفاعی تعریف کرد - بستگی ندارد.^{(۱)*}

هدف برنامه‌ریز اجتماعی (بارو، ۱۹۷۹) ثابت نگه‌داشتن نرخ مالیات است. سطح مالیات‌ها به وسیله محدودیت بودجه بین زمانی^۳ تعیین می‌شود که بیانگر این است که ارزش حال مخارج (که برون‌زا فرض شده است) باید معادل ارزش حال مالیات‌ها باشد. بنابراین، کسری‌ها و مازادهای بودجه به عنوان یک سپر^۴ استفاده شده‌اند؛ هنگامی که مخارج به طور موقتی بالا باشند، کسری، و هنگامی که پایین باشند، مازاد اتفاق می‌افتد.

این نتایج به طور مستقیم از تععر^۵ تابع مطلوبیت فردی ناشی می‌شود. فرض کنید که مخارج دولت باید امروز "بالا" و فردا "پایین" باشد. سیاست بودجه متوازن نرخ‌های بالای مالیاتی را برای امروز و نرخ‌های پایین مالیاتی را برای فردا تجویز می‌کند. در عوض، سیاست همسان‌سازی مالیاتی، نرخ‌های مالیاتی ثابت را ایجاد می‌کند، کسری امروز و مازادی برای فردا که (برحسب ارزش حال) کسری امروز را جبران می‌کند. سیاست دوم پیروز می‌شود، زیرا انحرافات مالیاتی اضافی امروز بیش از جبران (برحسب مطلوبیت) منافع رفاه ناشی از نرخ‌های پایین‌تر مالیاتی فردا است که به کاهش مطلوبیت‌های نهایی منجر می‌شود. این اصل ساده، پیامدهای گسترده‌ای برای سیاست مالی دارد، که با مثال‌های زیر، روشن می‌شود.

1. Benevolent Social Planner

2. Distortionary

* اعداد تُک داخل دو کمان، به یادداشت‌های پایان مقاله اشاره دارد.

3. Intertemporal Budget Constraint

4. Buffer

5. Concavity

مثال ۱. اگر مخارج دولت در سراسر افق برنامه‌ریزی ثابت باشد، سیاست بهینه بودجه متوازی را در هر دوره ایجاد می‌کند.

مثال ۲. فرض کنید که از زمان صفر تا زمان t مخارج دولت ثابت باشد، و انتظار برود که برای همیشه ثابت بماند. در زمان t یک "جنگ" غیرمنتظره رخ دهد، که می‌دانیم تا زمان $(t+1)$ طول می‌کشد. سیاست بهینه، بودجه‌ای متوازن تا زمان t ، افزایش مالیاتی دائمی "کوچکی" در زمان t ، کسری بودجه‌ای بین زمان t و زمان $(t+n)$ و مازاد بودجه‌ای پس از آن را ارائه می‌کند. شکل ۴ الف، پیامدهای این سیاست را نشان می‌دهد.

مثال ۳. فرض کنید در زمان t مخارج دولت به طور موقتی افزایش غیرمنتظره‌ای بیابد، و سپس در زمان $(t+n)$ به طور دائمی به زیر سطح اولیه کاهش یابد. بنابراین، برحسب ارزش حال، کاهش در میزان کل مخارج داریم. (یعنی، کاهش دائمی بعد از $(t+n)$ بیش‌تر از جبران‌های افزایش موقتی است). سیاست بهینه کاهش در مالیات‌ها در زمان t ، کسری بین زمان t و زمان $(t+n)$ ، و مازاد بعد از $(t+n)$ را ارائه می‌کند. شکل ۴ ب، این مثال را نمایش می‌دهد.

اصل همسان‌سازی مالیاتی کاملاً روشن است: با وجود مسیر معینی از مخارج، کسری و مازاد بودجه به صورت بهینه‌ای برای حداقل‌سازی اثرهای انحرافی مالیات ستانی به کار می‌روند.^(۳) تعمیم مهمی از این اصل، نوسان‌های ادواری درآمدهای مالیاتی را به دور تجاری مربوط می‌نماید. ضرورتاً به همان دلایل مورد بحث بالا، اصل همسان‌سازی مالیاتی بیان می‌کند که نرخ‌های مالیاتی باید در ادوار تجاری تقریباً ثابت باشد. در نتیجه، باید کسری دوران کساد با مازادهای دوره رونق جبران شوند. بنابراین، مورد مثال ۱ به الگویی با نوسان‌های ادواری ستانده تعمیم می‌یابد که تعدیلی ادواری را بیان می‌کند، و در واقع، همان قاعده بودجه متوازن است: بودجه باید در طول دوره تجاری، اما نه در هر سال مالی، متوازن باشد. در این الگو، نقشی برای سیاست تثبیت‌کنندگی وجود ندارد، زیرا ستانده توسط تقاضا معین نمی‌شود. در الگویی با سیاست‌های تثبیت، نوسان‌های ادواری بودجه باید حتی بیش‌تر پیدا شوند. خلاصه، اصل مطلب این است که کسری بودجه باید در طی دوران "جنگ" و کساد مشاهده شود.

شکل ۴. سیاست همسان‌سازی مالیاتی

الف) افزایش زودگذر در مخارج از t تا $(t+n)$ ؛ افزایش مالیات در زمان t

ب) افزایش زودگذر در مخارج از t تا $(t+n)$ ؛ کاهش مالیات در زمان t

به عنوان یک نظریه دستوری، الگوی همسان‌سازی مالیاتی به صورت افراطی ارزشمند است. در واقع، هر الگوی اثباتی سیاست مالی با همسان‌سازی مالیاتی به عنوان یک طرح اساسی شروع می‌شود. در هر حال به عنوان یک نظریه اثباتی کسری بودجه، در این که به دو پرسش ما پاسخ نمی‌دهد، نارساست. بارو (۱۹۸۶ و ۱۹۸۷) الگوی همسان‌سازی مالیاتی را با داده‌های ۲۰۰ سال آمریکا و انگلستان آزمون کرد. شکل ۳ و شکل ۵، نشان می‌دهد که آزمون بارو کاملاً موفقیت‌آمیز بود. تجربیات هر دو کشور آمریکا و انگلستان به طور عمومی با اصول اساسی همسان‌سازی مالیاتی سازگار بود. نسبت‌های بدهی به تولید ناخالص ملی در طول جنگ افزایش می‌یابد، در دوره صلح کاهش می‌یابد و با دوره‌های تجاری نوسان می‌کند. به هر حال، می‌توان دوره‌هایی را مشخص کرد که سیاست مالی با این نظریه تناقض دارد. برای مثال، افزایش سریع و تند نسبت بدهی به تولید ناخالص ملی در دهه ۱۹۸۰ در ایالات متحده (دست کم در نگاه اول) با الگوی همسان‌سازی مالیاتی

ناسازگار است.

به یقین، نظریه همسان سازی مالیاتی می‌توانست حتی این دهه را نیز توضیح دهد (بارو، ۱۹۹۱). فرض کنید در اوایل دهه ۱۹۸۰ می‌فهمیدیم که با افزایش زودگذر در مخارج نظامی، می‌توانستیم جنگ سرد را ببریم و در دهه ۱۹۹۰ مخارج نظامی می‌توانست به زیر سطح اولیه ۱۹۸۰ افت کند. این همان مثال ۳ است که در بالا توصیف شد. سیاست بهینه در این مورد، قطع مالیات‌ها و افزایش مخارج نظامی در دهه ۱۹۸۰، اجرای کسری در دهه ۱۹۸۰ و اجرای مازاد در دهه ۱۹۹۰ است.

این توضیح کاملاً قانع‌کننده نیست. زیرا به شدت به فروض خاصی درباره انتظارات ۱۹۸۰ تکیه دارد. از بعضی جنبه‌ها، اگر انتظارات یک متغیر مستقل^۱ باشد، هر سیاست مالی می‌تواند از دیدگاه همسان‌سازی مالیاتی توجیه شود. به صورت عمومی‌تر، این الگو پاسخ‌های قانع‌کننده کلی برای دو پرسش ما در اقتصادهای او.ای.سی.دی. تهیه نمی‌کند.

اول، چرا اکنون؟ الگوی همسان‌سازی مالیاتی می‌تواند دقیقاً توضیح دهد که چرا نسبت‌های بدهی به تولید ناخالص ملی به عنوان نتیجه بحران ۱۹۷۳-۱۹۷۴ شروع به افزایش می‌نماید. همچنین می‌توان بحث کرد که سیاست‌گذاران ضرورت تعدیل مالی را کمتر از حد برآورد کرده‌اند، زیرا نرخ‌های رشد در دهه جاری (۱۹۷۴-۱۹۸۴) عموماً نسبت به دهه قبلی پایین‌تر بوده‌اند. به هر حال، مشکل می‌توان تصور کرد که این محاسبات غلط به تنهایی بتواند افزایش سریع و یکباره نسبت‌های بدهی به تولید ناخالص ملی مشاهده شده را توضیح دهد، برای مثال، در بلژیک، ایرلند و ایتالیا، سخت است.

دوم، نظریه همسان‌سازی مالیاتی برای پاسخ‌گویی به پرسش دوم بسیار کم بحث کرده است: چرا نسبت‌های بدهی به تولید ناخالص ملی در کشورهای معینی، اما نه در سایر کشورها، افزایش یافت؟ مشخصاً، کشورهای مختلف ممکن است به صورت متفاوتی از تکانه‌های مختلف ضربه دیده و انتظارات آنها درباره مخارج آینده ممکن است متفاوت باشد، اما در می‌یابیم که توضیح پراکندگی داده‌های شکل ۱ و ۲ با تکانه‌ها و قابلیت پیش‌گویی درآمدها و مخارج دشوار است.

بنابراین، اکنون به روش‌های نهادی - سیاسی خواهیم پرداخت.

شکل ۵. رفتار بدهی عمومی بریتانیا

نسبت بدهی اسمی به تولید ناخالص ملی اسمی



مأخذ: بارو و گرلی (۱۹۹۴).

دوم - توهم مالی

مکتب "انتخاب عمومی"^۱، که با کار بوکانن، تولوک و همکاران آنها پیشرفت کرده است، بحثی درباره کسری‌های بیش از اندازه در دولت‌های مردم‌سالار نوین به عنوان یکی از موضوع‌های اصلی‌اش دارد. بررسی و تحلیل مفصل این نوشتارها، خارج از دامنه موضوعی مقاله حاضر است. در عوض، بر دو دیدگاه اساسی که بیش‌تر زمینه‌کاری این مکتب است، متمرکز می‌شویم: توهم مالی و سیاست‌های تثبیت نامتقارن.

1. Public Choice School

در مجموع، دیدگاه توهم مالی می‌گوید که رأی‌دهندگان محدودیت بودجه بین زمانی دولت را نمی‌فهمند. وقتی یک برنامه مخارج مبتنی بر تأمین مالی به وسیله کسری^۱ پیشنهاد می‌شود، آنها منافع مخارج جاری را بیش از حد و بار مالیاتی آینده را کمتر از حد برآورد می‌کنند. سیاست‌مداران فرصت‌طلبی که می‌خواهند دوباره انتخاب شوند، از این درهم ریختگی با افزایش مخارج به بیش از مالیات‌ها نفع برده و رأی‌دهندگانی را که از نظر مالی دچار توهم هستند، راضی می‌کنند. یکی از قوی‌ترین بحث‌ها راجع به مفهوم توهم مالی، در مقاله واگنر و بوکانن (۱۹۷۷) وجود دارد.^(۳)

بر اساس این مکتب، کینزی‌گرایی هم چنین به کسری بیش از اندازه و به فراموشی اعتبار قانون بودجه متوازن کمک کرده است. سیاست‌های تثبیت کینزی نامتقارن می‌شود: سیاست‌مداران همیشه به اجرای کسری در دوران کساد تمایل دارند، اما هرگز تمایلی به ایجاد مازاد پس از گذشتن از دوران کساد ندارند. رأی‌دهندگانی که از نظر مالی توهم دارند و این رفتار را مجازات نمی‌کنند.^(۴)

این توصیف‌ها درباره کسری بودجه از نظر برخی دلایل تجربی و نظری، به طور کلی، قانع‌کننده نیست. اول، آنها اساساً بر نظریه توهم مالی متکی هستند، نظریه‌ای که به خوبی به ماورای این دیدگاه قابل استدلال می‌رود که برای انتخاب‌کنندگان فهمیدن پیچیدگی بودجه دولتی دشوار است. تفاوتی اساسی بین خطاها^۲ و توهمات^۳ وجود دارد. اگر خطاهای رأی‌دهندگان هم بسته نباشد، آنها به طور متوسط، هزینه‌ها و منافع مالیات‌ها و مخارج را بیش از حد و کمتر از حد برآورد نمی‌کنند. توهم، اریبی^۴ نظام یافته در خطاها را بیان می‌کند. در حالی که بی‌چون و چرا، رأی‌دهندگان اشتباه کرده و به صورت ناقصی اطلاعات دریافت می‌کنند، به هیچ روی، معلوم نمی‌شود که چرا خطاها باید در جهت معینی اریب داشته باشند، یعنی بار مالیاتی نسبت به منافع ناشی از مخارج کمتر از حد برآورد شود. دوم، این نظریه به اندازه کافی به پرسش "چرا اکنون؟" پاسخ نمی‌دهد. مشکل کسری در کشورهای شکل ۱ از اوایل دهه ۱۹۷۰ و در ایالات متحده در اوایل دهه ۱۹۸۰ ظاهر گردید. بنابراین، چرا "توهم مالی" مشکلاتی را در اوایل دهه ۱۹۷۰ و نه پیش از آن، ایجاد می‌کند؟^(۵) سوم، چگونه می‌توانیم تفاوت‌های بین کشورها را توضیح دهیم؟ آیا رأی‌دهندگان در بعضی از کشورها متوهم‌تر از دیگر

1. Deficit - Financed Expenditure Program

2. Errors

3. Illusions

4. Bias

کشورها بوده‌اند؟ آیا سیاستمداران در بعضی کشورها فرصت طلب‌تر از دیگر کشورها بوده‌اند؟ بوکانن و واگنر (۱۹۷۷) پیشنهاد می‌کنند که ساختارهای مالیاتی و نهادهای مالی متفاوت ممکن است به توهّم مالی بیش‌تر یا کمتر منجر شوند. برای مثال، یک ساختار مالیاتی پیچیده‌تر ممکن است علامت‌های پر سر و صداتری را درباره‌ی سطح واقعی بار مالیاتی برای مالیات‌دهندگان بفرستد.^(۶) به هر حال، از مطالعات تطبیقی ساختارهای مالیاتی او.ای.سی.دی. که رابطه‌ای را بین اندازه بدهی عمومی و میزان توهّم مالی ایجاد شده از جانب نهادهای متفاوت برقرار می‌کند، مطلع نیستیم.

در متون مربوط به دور تجاری سیاسی، بحثی پیشنهاد شده است که تا حدودی به روش توهّم مالی مربوط می‌شود. این دیدگاه می‌گوید که در سال‌های انتخابات سیاستمداران به اعمال سیاست‌های انبساطی دست می‌زنند. رأی‌دهندگان به سیاستمداران پاداش می‌دهند، بدون این که بفهمند (یا از قبل یاد بگیرند) که بهای سیاست‌های انبساطی پیش از انتخابات باید با کسادی پس از انتخابات پرداخت شود. نوشته‌های در این زمینه، وسیع است و شایسته برخورد جداگانه است.^(۷) نکته‌ای که به ما مربوط می‌شود، این است که الگوهای دور تجاری سیاسی به خوبی برای توضیح روندهای بلندمدت نسبت‌های بدهی به تولید ناخالص ملی مناسب نیستند، در حالی که می‌توانند نوسان‌های کوتاه‌مدت مخارج و مالیات‌ها را در حول و حوش انتخابات توضیح دهند. برای مثال، آلسینا، کوهن و روبینی (۱۹۹۲ و ۱۹۹۳)، دوره‌های انتخاباتی بودجه را در نمونه‌ای از نظام‌های مردم‌سالار او.ای.سی.دی. یافته‌اند. به هر حال، اهمیت آنها ناچیز است و نمی‌تواند الگوی نسبت‌های بدهی به تولید ناخالص ملی شکل ۱ را توضیح دهد.

اکنون می‌پردازیم به الگوهایی که بر توهّم مالی تکیه نکرده‌اند، و در عوض، بر پایه رفتار عقلایی و انتظارات بنا شده‌اند. با الگوهای بین نسلی شروع می‌کنیم.

سوم - باز توزیع‌های بین نسلی

ماهیت بین زمانی تصمیمات مالی روابطی^۱ را میان نسل‌ها ایجاد می‌کند. اگر هر نسلی درباره‌ی

فرزندان خویش به قدر کافی نگران باشد، آن گاه افق زمانی محدود هر نسل، موضوعیت خود را از دست می‌دهد. به ویژه، نتیجه برابری ریکاردویی^۱ (بارو، ۱۹۷۴) بیان می‌کند که با وجود نوع دوستی بین نسلی، انتخاب چگونگی تأمین مالی سطح معینی از مخارج بی‌ربط است.^(۸) به ویژه، توزیع بار مالیاتی در بین نسل‌ها از اندازه بدهی تأثیر نمی‌پذیرد: تغییرات بدهی عمومی با تغییرات میراث خصوصی جبران شده است.

در الگوهایی که برابری ریکاردویی در نظر گرفته نمی‌شود، اگر نسلی که امروز زنده است، بار بدهی را بر عهده نسل‌های آینده بگذارد، ممکن است بدهی عمومی موجب باز توزیع‌های بین نسلی شود. در اصل، از آن جا که فقط نسل جاری رأی می‌دهد، یک نسل خودخواه می‌توانست به سیاست‌هایی رأی بدهد که بار مالیات‌گیری را به آینده منتقل کند. به هر حال، این رفتار با نوع دوستی بین نسلی محدود شده است: والدین درباره فرزندان خود نگران می‌شوند.

کوکرمن و ملترز (۱۹۸۹) الگوی سیاسی جالبی را درباره باز توزیع‌های بین نسلی ارائه می‌کنند. فرض کنید که در نسل جاری والدین "ثروتمند" و "فقیر" داریم. "ثروتمندان" افرادی هستند که برای باقی گذاشتن میراث مثبت برای فرزندان خود و برای آنچه برابری ریکاردویی می‌گیرد، برنامه‌ریزی می‌کنند: آنها نسبت به سیاست بدهی بی‌تفاوتند، زیرا هر گونه تغییرات در مالیات‌ها و کسری‌های جاری را با تعدیلات در میراث‌شان جبران می‌کنند.^(۹) "فقیران" افرادی هستند که تمایل دارند میراث منفی باقی بگذارند. از آن جا که بر جای گذاشتن میراث منفی مجاز نیست، فقیران اجرای کسری‌های دولتی را ترجیح می‌دهند. در نتیجه، آنها غیرمستقیم از نسل‌های آینده قرض می‌گیرند. بنابراین، یک گروه از عوامل (ثروتمندان) نسبت به هر گونه سیاست بدهی بی‌تفاوت هستند. گروه دیگر (فقیران) از بدهی عمومی طرفداری می‌کنند. در نتیجه، احتمال دارد انتخاب اجتماعی به بدهی منجر شود.^(۱۰)

1. Ricardian Equivalence

تأمین مالی بدهی از طریق انتشار اوراق قرضه، تنها باعث تعویق بار مالیاتی به آینده خواهد شد. اوراق قرضه جزء ثروت افراد تلقی نمی‌گردد، زیرا این اوراق، در واقع، همان بدهی افراد در آینده است که باید از طریق مالیات یا عوارض تأمین مالی گردد. این نوع تأمین مالی بدهی، چه از طریق انتشار مجدد اوراق قرضه در آینده و چه از طریق افزایش مالیات‌های آینده صورت پذیرد، از نظر ریکاردو تفاوتی ندارد و در اصطلاح به آن برابری ریکاردویی می‌گویند-م.

این که بازتوزیع‌های بدهی عمومی از نسل جاری رأی‌دهندگان حمایت می‌کند، در حالی که صدای رأی‌دهندگان آینده به گوش نمی‌رسد، دیدگاهی کاملاً قوی است، اما برای پاسخ‌گویی به دو پرسش ما کافی نیست. اول، چرا اکنون؟ چرا این بازتوزیع‌های بین نسلی در بودجه دولت در ۲۰ سال گذشته، و نه پیش از آن، افزایش یافته است؟ توجه کنید که اگر رشد بدهی دولت فزاینده باشد ممکن است به این نظریه منجر شود که نسل جاری بار مالیاتی را به نسل بعدی منتقل می‌کند. به هر حال، اگر رشدی وجود داشته باشد، در کشورهای او.ا.ی.سی.دی. در ۲۰ سال گذشته، نسبت به دو دهه قبل، کاهش یافته است. دوم، چرا در کشورهای معینی و نه در دیگر کشورها؟ آیا نوع دوستی بین نسلی در کشورهای خاصی، نسبت به دیگر کشورها، قوی‌تری است؟ اغلب بدهی‌های عمومی بالایی انباشته شده است و در طول عمر یک نسل به تندی کاهش یافته است (آلسینا، ۱۹۸۸). چرا باید نسل‌های آینده (مثلاً بچه‌های امروز) وظیفه بدهی عمومی را محترم شمرده و آن را نکول نکنند؟ این نکته به ویژه برای کوکرمین و ملتزر (۱۹۸۹) مناسب است، که فرض می‌کنند میراث منفی خصوصی قابل اجرا نیست، در حالی که میراث منفی عمومی (مثلاً بدهی عمومی) قابل اجرا است، یعنی بدهی عمومی نمی‌تواند نکول شود.

تابلینی (۱۹۹۱) به این صورت که باز توزیع‌های بین نسلی^۱ با بازتوزیع‌های درون نسلی^۲ اثر متقابل دارد، به انتقاد اخیر پاسخ می‌دهد. انتخاب نکول، بازتوزیعی را از گیرندگان بدهی به مالیات‌دهندگان به وجود می‌آورد، یعنی از سالمندان به جوان‌ها و از ثروتمندان، که بدهی را می‌گیرند، به فقیران که نمی‌گیرند. یک مالیات‌دهنده جوان ثروتمند ممکن است حتی با وجود این که هیچ بدهی را نمی‌گیرد، نکول را دوست نداشته باشد، چرا که او درباره رفاه پدر پیر و توانگرش نگران است. بنابراین، ائتلاف ضد نکول، شامل گروهی از جمعیت جوان است که به علت نوع دوستی^۳ بین نسلی، قرض نمی‌گیرند. تابلینی (۱۹۹۱) نشان داد که در شرایط معینی، تعادل سیاسی متضمن انتشار بدهی است که در نتیجه محترم شمرده می‌شود.

نوع‌آوری علمی جالب در مقاله تابلینی تأکید بر توزیع درون نسلی است. در واقع، در زیر بحث

1. Intergenerational Redistributions

2. Intragenerational Redistributions

3. Altruism

خواهیم کرد که پاسخ‌گویی به دو پرسش باید بیش‌تر با برخوردهای درون نسلی انجام شود نه با برخوردهای بین نسلی روی توزیع. به هر حال، حتی مقاله تابلینی نمی‌تواند به دو پرسش اساسی پاسخ دهد: چرا اکنون و چرا فقط در کشورهای خاصی؟ در دو بخش بعدی به الگوهایی که به برخوردهای داخلی همان نسل توجه می‌کند، می‌پردازیم.

چهارم - بدهی به عنوان تعهد^۱: نقش راهبردی بدهی

موجودی بدهی سیاست‌های گذشته را به سیاست‌های آینده وصل می‌کند. سیاست‌گذار کنونی می‌تواند از طریق انتخاب‌های مالی خود که اندازه بدهی را تعیین می‌کند، بر وضعیت دنیایی که جانشین‌هایش به ارث می‌برند، اثر بگذارد.

آلسینا و تابلینی (۱۹۹۰) می‌گویند که یک دولت می‌تواند از این امکان راهبردی سود ببرد و نشان می‌دهند که این بازی سیاسی بین دولت‌های در رأس امور^۲ طی زمان‌های مختلف ممکن است به انباشت بدهی دولت به بیش از سطح بهینه‌ای که از جانب الگوی همسان‌سازی مالیاتی تجویز شده، منجر گردد. ساده‌ترین شکل این دیدگاه، به صورت زیر است: یک نظام دو حزبی را تصور کنید که دو حزب ترجیحات متفاوتی درباره ترکیب مخارج عمومی دارند. برای واقعی شدن، می‌گوییم یک حزب به "دفاع" و دیگری به "رفاه" علاقه دارند. دو حزب ایدئولوژیک هستند، یعنی منافع هیئت مؤسسان مختلف را نمایش می‌دهند.^(۱۱) فرض کنید حزبی که به دفاع علاقه دارد، امروز در رأس امور است، و نتیجه انتخابات آینده نامعلوم است. این حزب روی دفاع خرج می‌کند و آن قدر بدهی منتشر می‌کند که اگر فردا حزب رفاه اجتماعی در رأس امور بود، مجبور باشد خدمات بدهی را بپردازد و نتواند چندان در زمینه رفاه خرج کند. با متعهد کردن درآمدهای مالیاتی آینده به خدمات بدهی، دولت کنونی می‌تواند مخارج دولت‌های آینده را کاهش دهد. این فعل و انفعال راهبردی به کسری منجر می‌شود، حتی اگر یک برنامه‌ریز اجتماعی که متوسط وزنی مطلوبیت‌های دو گروه را حداکثر می‌کند، توازن بودجه را در هر دوره انتخاب کرده باشد. در صورتی که ترجیحات دو گروه درباره ترکیب مخارج دولت دو قطبی‌تر شده باشد و هم چنین در صورتی که احتمال منصوب شدن مجدد دولت کنونی در دوره بعد

وجود نداشته باشد، میزان استقراض دولت کنونی بزرگتر است.

پرسون و سونسون (۱۹۸۹) الگویی را تهیه کرده‌اند که دو حزب، نه درباره ترکیب مخارج دولت، بلکه درباره سطح آن ناسازگار بودند: آنها یک حزب کم خرج^۱ و یک حزب پرخرج^۲ در نظر گرفتند. یک تفاوت مهم بین دو الگو، این است که در حالی که آلسینا و تابلینی (۱۹۹۰) پیش‌بینی کردند که هر دو حزب دست به انتشار بدهی می‌زنند، پرسون و سونسون چنین پیش‌بینی نکردند: فقط حزب کم خرج بدهی منتشر می‌کند. دیدگاه مقاله این است که با پایین‌تر آوردن مالیات‌ها و انتشار بدهی، حزب کم خرج مخارج آینده را محدود می‌کند. از سوی دیگر، با ایجاد مازاد، حزب پر خرج از مخارج آینده حمایت می‌کند.^(۱۲) الگویی که پرسون و سونسون تهیه کرده‌اند، متقارن است: یک حزب کسری و دیگری مازاد ایجاد می‌کنند.

تابلینی و آلسینا (۱۹۹۰) ارتباط دقیق‌تری بین کسری و تضاد^۳ ترجیحات انفرادی، نه ترجیحات حزبی، را توسعه دادند. آنها الگویی را مورد توجه قرار دادند که تصمیمات با قانون اکثریت اتخاذ می‌شود، و هر گونه پیشنهادی ممکن است با مقایسه‌های دو تایی به رأی گذاشته شود. در این شرایط "نظریه رأی دهنده میانه"^۴ بیان می‌کند که سیاستی اتخاذ می‌شود که از جانب رأی دهنده میانه بیش‌تر ترجیح داده شود.^(۱۳) با نااطمینانی درباره ترجیحات اکثریت در مورد ترکیب مخارج دولت در آینده، رأی‌دهنده میانه کنونی انتشار بدهی را به بالا بردن^۵ ترکیب مخارج آینده در حساب خودش ترجیح می‌دهد. تابلینی و آلسینا نشان می‌دهند که میزان بدهی منتشر شده با افزایش پراکندگی ترجیحات رأی‌دهندگان افزایش می‌یابد: هر چه ترجیحات رأی‌دهندگان به طرف حد افراطی متمرکزتر شده باشد، بدهی بزرگ‌تر است.

این دسته الگوها از مشکل مشابه مورد اشاره در الگوهای باز توزیع بین نسلی رنج می‌برند: اگر دولت بعدی بتواند بدهی عمومی را نکول کند، بدهی عمومی دولت‌های آینده را متعهد نمی‌کند. آلسینا و تابلینی (۱۹۸۹) در الگویی با اقتصاد باز به این مشکل توجه کردند، به طوری که هزینه‌های نکول به صورت ضرر ستانده الگوسازی شده‌اند. هزینه‌های نکول محدودیت توانایی دولت کنونی در انتشار

1. Less Spender Party

2. High Spender Party

3. Polarization

4. Median Voter Theory

5. Tilt

بدهی را بیان می‌کند: اغلب، دولت امروز می‌تواند میزانی از بدهی را منتشر کند که دولت آینده را بین نکول و پرداخت خدمات بدهی بی‌تفاوت سازد. این اصل عمومیت دارد و نباید به فروض ویژه مربوط به هزینه‌های نکول بستگی داشته باشد.

در این بخش، در همه‌الگوهای مرور شده تا این جا، نقش راهبردی بدهی با ایجاد محدودیت برای دولت‌های آینده متناقض است، اما سطح بدهی مستقیماً بر نتایج انتخاباتی اثر نمی‌گذارد. آقیون و بولتن (۱۹۹۰)، مایلسی - فرتی (۱۹۹۵) و مایلسی - فرتی و اسپولار (۱۹۹۴) بحث می‌کنند که دولت‌های متصدی می‌توانند با تأثیرگذاری بر ترجیحات انتخاب‌کنندگان، بدهی عمومی را به طور راهبردی برای تأثیر گذاشتن بر نتایج انتخابات مورد استفاده قرار دهند. برای مثال، فرض کنید انتظار می‌رود حزب دست چپ بیش‌تر متمایل به نکول باشد. بنابراین، طبقه بالاتر بزرگ‌ترین قسمت بدهی عمومی نصیبش می‌شود. آقیون و بولتن نشان می‌دهند که دولت‌های جناح راست باید انتشار بدهی را برای ایجاد قسمت بزرگ‌تری از جمعیت گیرنده بدهی، انتخاب کنند. به عنوان نتیجه، جناح چپ که از نکول طرفداری می‌کند، حمایت را از دست می‌دهد. مایلسی - فرتی نشان می‌دهند که ترکیب بدهی اسمی و شاخص‌بندی شده می‌تواند به طور راهبردی در طول خطوط مشابه استفاده شده باشد، اگر حزب چپ نسبت به حزب جناح راست تورمی‌تر باشد. مایلسی - فرتی و اسپولار (۱۹۹۱ و ۱۹۹۴) در این زمینه، مسئله عمومی "ناکارایی‌های راهبردی"^۱ را بررسی کرده‌اند، یعنی وقتی که به نفع یک متصدی عقلایی است که بی‌تأثیری روی هدف‌ها ایجاد شود، و با این کار، امکان انتخاب مجدد افزایش یابد.

این الگوهای راهبردی در مواجهه با واقعیات چگونه عمل می‌کنند؟ اجازه بدهید با پرسش "چرا اکنون؟" شروع کنیم. همان‌گونه که دیدیم، آلسینا و تابلینی (۱۹۸۹ و ۱۹۹۰) و تابلینی و آلسینا (۱۹۹۰) بحث می‌کنند که تضاد سیاسی و تغییرات متناوب دولت باید با بدهی‌های بیش‌تر همراه شوند.^(۱۴) دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۸۰ شاهد تغییرات بسیار زیادتر دولت‌ها از جناح چپ به جناح راست و برعکس، نسبت به دو دهه پیش بوده است. در دوره ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۲ (تا اولین تکانه نفتی)، در اقتصادهای او.ای.سی.دی، به طور متوسط، در حدود هر ۱۰/۵ سال یک بار، از ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۷ در

حدود هر ۶/۵ سال یک بار، تغییری معنادار در دولت مشاهده می‌شود.^(۱۵) بنابراین، دولت‌ها از انتخاب مجدد خودشان در دوره پس از سال ۱۹۷۲ نسبت به دهه‌های قبلی کمتر مطمئن بوده‌اند. اقتصادهای اوای.سی.دی.، در دوره پس از سال ۱۹۷۳ بسیار کم ثبات شده‌اند: بی‌ثباتی اقتصادی و سیاسی، احتمال دارد، اکیداً به هم متصل شده و به یکدیگر برخورد نمایند (آلسینا و دیگران، ۱۹۹۲؛ آلسینا و پروتی، ۱۹۹۵).

چرا بدهی‌های عمومی در کشورهای خاصی، و نه در دیگر کشورها، انباشته شده‌اند؟ نظریه اشاره دارد که کشورهای دارای بدهی بالا^۱ باید حزب‌ها سیاسی متضادتر و انتخاب‌کنندگان متضادتری همراه با گروه‌های افراطی قوی داشته باشند. آلسینا (۱۹۸۹) یک شاخص بسیار ناهم‌گون ثبات سیاسی برای کشورهای اوای.سی.دی. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بر مبنای برخی از مشخصه‌های نهادی - سیاسی بنا می‌کند.^(۱۶) شاخص در تمام طول دوره در بی‌ثباتی افزایش ایجاد می‌کند. برای کشورهای شکل ۱، ارزش متوسط برابر با ۳/۳، برای کشورهای شکل ۲، ارزش متوسط برابر با ۰/۱- است. این تفاوت، بزرگ است، زیرا بیش‌ترین ارزش شاخص برای کشورهای هر دو شکل، ۶ و کمترین آن ۳- است.^(۱۷)

الگوهای مرور شده در این بخش برای توضیح برخی دوره‌های ویژه انباشت بدهی استفاده شده است. برای مثال، آلسینا و تابلینی (۱۹۹۰) کسری ایالات متحده در طول دوره حکومت ریگان را به عنوان مانوری برای محدودسازی مخارج رفاه اجتماعی حکومت‌های دمکراتیک آینده تفسیر می‌کنند.^(۱۸) کاملاً روشن است که اگر رئیس‌جمهور کلینتون با یک لایحه قانونی بهره پایین‌تر روبه‌رو شده بود، بودجه او روی مخارج داخلی زیادتر می‌بود. الگوی پرسون و سونسون (۱۹۸۹) کسری سال‌های حکومت ریگان و کسری سوئدی ناشی از حاکمیت دولت محافظه‌کار در دوره ۱۹۷۶-۱۹۸۲ را توضیح می‌دهد. الگوی آقیون و بولتن (۱۹۹۰) نیز موارد کسری دولت‌های محافظه‌کار را توضیح می‌دهد.

خلاصه، الگوهای مرور شده در این بخش، رابطه‌ای بین ماهیت رقابت حزبی، تضاد ترجیحات، و نااطمینانی انتخاباتی را ارائه می‌کند. اینها متغیرهایی هستند که قابل اندازه‌گیری بوده و در میان

کشورها و دوره‌های زمانی تغییر می‌کنند. در نتیجه، این الگوها قابل آزمون هستند و در اصل، می‌توانند به پرسش‌های "چرا اکنون؟" و "چرا در کشورهای خاصی؟" پاسخ دهند. به هر حال، کار تجربی بر اساس این الگوها تا اندازه‌ای سطحی، و در بهترین حالت، اشاره‌ای بوده است.

پنجم - تضادهای توزیعی^۱ و مبارزات فرسایشی^۲

الگوهای مورد بحث در بخش قبلی بر فعل و انفعال راهبردی بین حزب‌های سیاسی در رأس امور در مقاطع مختلف زمانی تأکید می‌کند. در این بخش، به الگوهایی می‌پردازیم که در آنها کسری، نتیجه تضادهای راهبردی بین حزب‌های سیاسی یا گروه‌های اجتماعی است که هم زمان بر تصمیمات سیاست‌گذاری تأثیر دارند. برای مثال، در حالی که قبلاً روی تضاد^۳ و تکثرگرایی^۴ ایدئولوژیک بین حزب‌هایی متمرکز شدیم که در دولت‌های تک حزبی جای‌گزین یکدیگر هستند، در این جا بر تکثرگرایی حزب‌هایی متمرکز می‌شویم که اعضای هم زمان دولت ائتلافی هستند.

آلسینا و درازن (۱۹۹۱) یک الگوی مبارزه فرسایشی دربارهٔ تعدیلات مالی به تأخیر افتاده را ارائه می‌دهند که در آن گروه‌های سیاسی - اجتماعی مختلف در مورد توزیع بار مالی نزاع می‌کنند. الگو فرض می‌کند که یک تکانه دائمی بر بودجه دولت وارد می‌شود، بنابراین، در نرخ‌های مالیاتی موجود، کسری پدید می‌آید و انباشت بدهی شروع می‌شود. یک برنامه‌ریز اجتماعی^۵ باید بی‌درنگ به این تکانه واکنش نشان داده و درآمدهای مالیاتی را برای توازن بودجه افزایش دهد.^(۱۹) نکتهٔ الگو، این است که کشمکش توزیعی در بین گروه‌های اجتماعی، اتخاذ سیاست کارآمد توازن بودجه را به تأخیر می‌اندازد. به طور مشخص‌تر، وقتی کسری پدیدار می‌شود، بخشی از آن با انباشت بدهی خارجی^(۲۰) و بخشی دیگر با مجموعه‌ای از مالیات ستانی شدیداً انحرافی، مثلاً، مالیات تورمی^۶ تأمین مالی می‌شود. تثبیت به عنوان تغییر در سیاستی که نسبت بدهی به تولید ناخالص ملی را تثبیت کرده و مالیات ستانی قبل از تثبیت را با شکلی از مالیات ستانی "قانونمند"^۷ کم انحراف جای‌گزین کند،

1. Distributional Conflicts

2. Wars of Attrition

3. Conflict

4. Polarization

5. Social Planner

6. Seigniorage

7. Regular

تعریف شده است.

فرض کنید که دو گروه باید روی چگونگی تسهیم بار مالی تثبیت تصمیم‌گیری نمایند.^(۲۱) هر چه بیش‌تر صبر کنند، هزینه‌ها بالاتر می‌روند. انحراف‌های مالی قبل از تثبیت در طول زمان تداوم می‌یابند، بدهی انباشته می‌گردد، و بنابراین، پس از تثبیت مالیات‌های بالاتری برای ارائه خدمات بدهی موردنیاز است. یک توافق فوری درباره چگونگی تسهیم بار مالی تثبیت، هر دو گروه را نسبت به همان توافق همراه با تأخیر، در موقعیت بهتری قرار می‌دهد. اما با وجود دو شرط زیر، بروز تأخیر عقلایی است: اگر تثبیت مورد هدف "غیرمنصفانه"^۱ باشد، برای مثال، یک گروه مجبور باشد سهم نامتناسبی از بار مالی را تحمل کند؛ و اگر هیچ کدام از گروه‌ها ندانند که چرا هزینه‌ای از به تعویق انداختن تثبیت برای دیگری به وجود می‌آید.^(۲۲)

این هزینه‌ها می‌تواند به دو روش انحصاری غیردو طرفه^۲ تفسیر شود: یک روش بر هزینه‌های اقتصادی انحراف‌های قبل از تثبیت تأکید می‌کند و دیگری بر هزینه‌های سیاسی (تبلیغات، فعالیت سیاسی) جلوگیری از تحمیل یک برنامه مالی نامطلوب به وسیله گروه دیگر تأکید می‌کند. "متضرر"^۳ گروهی است که سهم بزرگ‌تری از تثبیت مالی را می‌پردازد؛ "برنده"^۴ گروه دیگر است. عموماً هیچ گروهی بی‌درنگ "متضرر" بودن را نمی‌پذیرد؛ هر کدام امیدوار است که دیگری ابتدا واگذار کند. زمان امتیاز بهینه با برابر قرار دادن هزینه نهایی انتظار و منفعت نهایی انتظار تعیین می‌شود. هزینه نهایی، هزینه مطلوبیت یک لحظه زندگی بیش‌تر در اقتصاد انحرافی و بی‌ثبات است. منفعت نهایی، احتمال شرطی واگذار کردن گروه دیگر در لحظه بعدی ضرب در اختلاف در مطلوبیت بین "برنده" بودن و "متضرر" بودن، یعنی بین پرداخت کردن سهم بزرگ‌تر یا کوچک‌تری از بار مالی، می‌باشد.

هر چه توزیع هزینه‌های تثبیت نابرابرتر باشد، زمان انتظاری تثبیت دیرتر است. این دیدگاه، روشن است: هر چه بار تثبیت نابرابرتر باشد، با ثابت نگه داشتن سایر شرایط، منافع ناشی از انتظار بالاتر است. از این گذشته، هرچه هزینه‌های زندگی در اقتصاد بی‌ثبات پایین‌تر باشد، با ثابت

1. Inequitable

2. Non-Mutually Exclusive Ways

3. Loser

4. Winner

نگه داشتن سایر شرایط، تثبیت دیرتر به وقوع می‌پیوندد. این به آن معناست که سازوکارهای اقتصادی، مثل ترکیب شاخص‌بندی، که هزینه‌های بی‌ثباتی اقتصاد کلان را کاهش می‌دهند، برای تعویق تعدیلات تمایل دارند؛ و سازوکارهای سیاسی، به این صورت که اعمال یک قدرت وتو و جلوگیری از برنامه‌های تثبیت پیشنهادی ساده‌تر و کم هزینه‌تر است، نیز تثبیت را به تأخیر می‌اندازند.

درازن و گرلی (۱۹۹۳) این الگو را توسعه دادند و نشان دادند که بحران اقتصادی ممکن است تثبیت را به عنوان راه حلی برای مبارزه فرسایشی پیش بیندازد. افزایشی در هزینه‌های قبل از تثبیت به بحرانی منتهی می‌شود که ادامه مبارزه فرسایشی را آن قدر پرهزینه می‌کند که یک گروه واگذار کند. بنابراین، بحران اقتصادی می‌تواند، در پایان، از نظر اجتماعی منفعت‌آمیز باشد: در حالی که بحران اقتصادی هزینه‌های خودش را دارد، تأخیر در پذیرش تثبیت ضروری را نیز کوتاه می‌کند.^(۲۳)

اسپولار (۱۹۹۳) الگوهای مبارزه فرسایشی را برای دولت‌های ائتلافی به کار می‌برد. او تکانه‌های مالی پدیدآورنده کسری بودجه را مورد توجه قرار می‌دهد. با وجود این تکانه‌ها، برنامه‌ریز اجتماعی باید سیاست بهینه‌ای را اجرا کند که به صورت تابعی از هزینه‌های تعدیل و تداوم تکانه، الگوسازی شده است. اسپولار این سیاست بهینه را به صورت یک طرح اساسی^۱ در نظر گرفته و نشان می‌دهد که دولت ائتلافی، تعدیل را به تعویق می‌اندازد، در حالی که دولت تک حزبی بسیار بیش‌تر نسبت به آنچه برنامه‌ریز اجتماعی انجام می‌دهد، واکنش نشان می‌دهد. این نتیجه، به این علت تشدید می‌شود که حزب‌های مختلف نمایانگر منافع هیئت حاکمه‌های مختلف هستند، هر یک از آنها تمایل دارند که از مالیات‌ها چشم‌پوشی کنند. دولت ائتلافی تعدیل مالی را، تا وقتی که بازی قدرت وتو^۲ در میان اعضای ائتلاف برقرار باشد، به تعویق می‌اندازد.^(۲۴) به عنوان نتیجه، دولت ائتلافی به همان میزان یا هر چند دفعه که یک برنامه‌ریز اجتماعی عمل می‌کرد، تعدیل نمی‌کند. برعکس، دولت تک حزبی، از آن جا که هزینه‌های اجتماعی تعدیل را کمتر از حد برآورد می‌کند، بیش از اندازه، به تکانه مالی واکنش نشان می‌دهد. در واقع، هیئت مؤسسان دولت تک حزبی حمایت می‌شود، و بنابراین، هیچ باری را تحمل نمی‌کند. اسپولار هم چنین نشان می‌دهد که در دولت‌های

ائتلافی، ناکارایی در واکنش‌های سیاستی همراه با افزایش تعداد اعضای ائتلاف افزایش می‌یابد. خلاصه، پژوهش‌های اسپولار قسمتی از انباشت بدهی عمومی به تقسیم شدن^۱ دولت‌ها و به درجه هم‌بستگی^۲ سیاسی نسبت می‌دهد.

این الگوها چگونه به دو پرسش ما پاسخ می‌دهند؟ اول، "چرا اکنون؟" الگوهای مبارزه فرسایشی توضیح می‌دهند که چرا کشورها تعدیل نسبت به تکانه را به تأخیر می‌اندازند، و بنابراین، الگوهای مبارزه فرسایشی می‌توانند تعویق تعدیل‌های مالی را توضیح دهند. به هر حال، این الگوها علت تکانه اولیه‌ای که توازن مالی را مختل کرده، توضیح نمی‌دهند. روبینی و ساچس (۱۹۸۹ الف، ۱۹۸۹ ب) و فون هاگن (۱۹۹۲) نشان می‌دهند که تا نخستین تکانه نفتی، روی هم رفته، اقتصادهای او.ای.سی.دی، سیاست‌های مالی که به طور تجربی از الگوی همسان‌سازی مالیاتی غیرقابل تشخیص بود، اجرا کردند. پس از تکانه نفتی، کشورهای خاصی اجازه دادند که بدهی دولتی‌شان با تأخیر در تعدیل ضروری گسترش یابد. با الگوهای مختلف می‌توان پاسخ‌های متفاوت به یک تکانه مشترک را توضیح داد، اما نه این که مبدأ تکانه خودش را توضیح بدهد.

چرا کشورهای خاصی و نه دیگران؟ دولت‌های ائتلافی ضعیف نوعاً تعدیل‌های مالی را به تعویق انداخته و به انباشت بدهی پرداخته‌اند. روبینی و ساچس (۱۹۸۹ الف و ۱۹۸۹ ب) شاخصی سیاسی بنا کرده‌اند که با افزایش تقسیم دولت، مقادیر فزاینده‌ای را اتخاذ می‌کند. آنها پس از کنترل چندین تعیین‌کننده اقتصادی کسری بودجه (که به وسیله الگوی همسان‌سازی مالیاتی پیشنهاد شده بود)، نشان می‌دهند که متغیر سیاسی آنها در حد بالایی معنادار است: هر چه تعداد حزب‌ها در دولت ائتلافی بیش‌تر باشد، بدهی عمومی بیش‌تر است. گریلی، ماسیاندارو و تابلینی (۱۹۹۱) نیز نشان دادند که دولت‌های دارای عمر طولانی‌تر کسری‌های کوچک‌تری دارند. از آن جا که دولت‌های ائتلافی نوعاً، نسبت به دولت‌های تک حزبی، عمر کوتاه‌تری دارند، این یافته با مورد قبلی سازگار است.

ماهیت نظام‌های حزبی و ساختار دولت به نظام انتخاباتی بستگی دارد. برای مثال، نظام‌های انتخاباتی نسبی‌گرا^۳، نوعاً نظام‌های چند حزبی و دولت‌های ائتلافی را ایجاد می‌نمایند؛ برعکس،

1. Fragmentation

2. Cohesion

3. Proportional Electoral Systems

نظام‌های اکثریت‌گرا^۱ نوعاً به دولت‌های تک حزبی منجر می‌شوند. از این گذشته، دوام دولت در نظام‌های مبتنی بر نمایندگان^۲ که با دولت‌های ائتلافی مشخص شده‌اند، پایین‌تر است (گریلی، ماسیاندارو و تابلینی، ۱۹۹۱). بنابراین، می‌توان ارتباطی را بین نظام انتخاباتی و سطح بدهی پیشنهاد کرد. این مشاهده به صورت خاص با وضعیت بلژیک، ایرلند و ایتالیا، سه کشور عضو او.ای.سی.دی. دارای بزرگ‌ترین نسبت‌های بدهی به تولید ناخالص ملی، تطبیق می‌کند.

نسخه آمریکایی دولت ائتلافی به طور نسبی وضعیت عمومی دولت تقسیم شده را دارد، یعنی وقتی که حزب یکسانی، مقام ریاست جمهوری، اکثریت کنگره و اکثریت سنارا در اختیار ندارد.^(۲۵) یک دیدگاه گسترده‌تر در نظریات عامیانه و در محافل دانشگاهی این است که دولت تقسیم شده در دهه ۱۹۸۰ مسئول افزایش^۳ کسری آمریکا بود.^(۲۶) اشکال این دیدگاه، این است که دولت تقسیم شده، یک مورد نوظهور در دهه ۱۹۸۰ نیست: چنین موردی اغلب در گذشته رخ داده است. از سوی دیگر، دهه ۱۹۸۰ مثالی نسبتاً یکتا از دوره صلح است، یعنی افزایش بدهی بدون وجود بحران. چرا دولت تقسیم شده در دهه‌های قبلی مثل دهه ۱۹۸۰ کسری‌های مشابهی را ایجاد می‌کند؟^(۲۷) پوتربا (۱۹۹۴) و آلت و لوری (۱۹۹۴) با توجه به ایالت‌های آمریکا، شواهد اثر دولت^۴ تقسیم شده را نشان دادند. آنها واکنش سیاست‌گذاری به تکانه‌های مالی را مورد توجه قرار داده و دریافتند که در دولت‌های با نظارت تقسیم شده نسبت به دولت‌های با نظارت واحد، تعدیل آهسته‌تر صورت می‌گیرد. نتایج آنها به طور جالب توجهی با آنچه روبینی و ساچس (۱۹۸۹ الف، ۱۹۸۹ ب) در کشورهای او.ای.سی.دی. به دست آوردند، مشابه هستند: در هر دو مورد، حکومت‌های تقسیم شده یا ائتلافی کسری‌های بودجه را ایجاد نمی‌کنند، بلکه تعدیل نسبت به تکانه‌ها را به تعویق می‌اندازند. خلاصه، الگوهای بررسی شده در این بخش ارتباطی را بین خصوصیات نهادی، ساختار حزبی، و کسری بودجه برقرار می‌کنند. شواهد تجربی کاملاً از این الگوها حمایت می‌کنند، شاید تا اندازه‌ای بیش از رهیافت مربوطه در بخش چهارم. سرانجام، توجه کنید که نهادهایی مانند نظام‌های انتخاباتی برای خودشان درون‌زایی دارند: آنها در طول زمان، اگر چه به ندرت، تغییر می‌کنند.

1. Majoritarian Systems

2. Representational Systems

3. Buildup

4. Government

بنابراین، پژوهشگر با یک پرسش مبارزه طلبانه رو به رو است: تا چه گستره‌ای می‌توانیم در توضیح اربب‌های کسری، نهادها را برون‌زا فرض کنیم؟ در دو بخش آینده، به الگوهایی می‌پردازیم که مجلس‌های قانون‌گذاری و تفصیل نهادهای بودجه را به طور محدودتری بررسی می‌کنند.

ششم - منافع پراکنده منطقه‌ای^۱

بخش بزرگی از متون علوم سیاسی، به مطالعه این موضوع پرداخته است که چگونه سازمان مجلس‌های قانون‌گذاری به تصمیم‌های مالی ناکارآمد منجر می‌شود.^(۲۸) اگرچه این کاوش‌ها بر کنگره ایالات متحده متمرکز است، دلالت‌های ضمنی آنها وسیع‌تر هستند: ما برای هدف‌های موردنظر مقاله خود، بر الگوهایی متمرکز می‌شویم که در آنها مبنای منطقه‌ای اعضای کنگره به مخارج "بیش از اندازه" منجر می‌شود.

وینگاست، شپسل و جانسن (۱۹۸۱) بحث می‌کنند که نمایندگانی با یک حوزه انتخاباتی بر مبنای منطقه‌ای، منافع پروژه‌های عمومی در نواحی خودشان را نسبت به هزینه‌های تأمین مالی، که در سرتاسر کشور توزیع شده‌اند، بیش از اندازه برآورد می‌کنند. اثر جمعی نمایندگان عقلایی مواجه با این انگیزه‌ها، مازاد عرضه^۲ پروژه‌های عمومی منطقه‌ای است. به ویژه، اندازه بودجه با N قانون‌گذار انتخاب شده در N ناحیه، بزرگ‌تر از اندازه بودجه با یک قانون‌گذار منفرد انتخاب شده در سرتاسر کشور است، و اندازه بودجه نسبت به N - تعداد ناحیه‌ها - فزاینده است. رأی دهندگان ناحیه i منافع معادل B_i برای یک پروژه دریافت می‌کنند، اما اگر مالیات‌ها در میان نواحی به صورت برابر توزیع شده باشند، مجبور به پرداخت $\frac{1}{N}$ هزینه‌های کل هستند. بنابراین، یک نماینده منطقه‌ای اثر پیشنهادی خود بر بار مالیاتی ملت را درونی^۳ نمی‌کند.

این الگوها نوعاً اندازه‌های بودجه و به ویژه، اندازه مخارج روی پروژه‌های درآمدزا^۴ را توضیح

1. Geographically Dispersed Interests

2. Oversupply

3. Internalize

4. Pork Barrel

برنامه دولتی دارای منافع مادی برای تصویب کنندگان آن یا دولت-م.

می‌دهند، بنابراین، آنها مستقیماً به مسئله کسری‌های بودجه نمی‌پردازند. اگر دو موضوع زیر را به حساب بیاوریم، این الگوها می‌توانند در پاسخ به پرسش‌های ما بسیار مفید باشند. اول، الگوها باید به صورت پویا ساخته شوند. بنابراین، آنها نه فقط به اندازه بودجه، بلکه به توازن بودجه نیز می‌توانند بپردازند. دوم، باید متوجه باشیم که سهم بودجه‌های کشورهای او.ای.سی.دی. که به پروژه‌های درآمدزا اختصاص یافته، نسبت به سهم برنامه‌های انتقالی و استحقاقی^۱ پیوسته کمتر می‌شود. به یقین، تعدادی از برنامه‌های انتقالی بر مبنای منطقه‌ای اجرا می‌شوند. برای مثال، فلوریدا میزان بالایی از حقوق بازنشستگی را به خود اختصاص داده است و حقوق‌های بازنشستگی بدون اعتبار^۲ مانند نظامی انتقالی از شمال به جنوب ایتالیا استفاده شده است (امرسون، ۱۹۸۸). اینها مواردی هستند که در آنها بازتوزیع درآمد و بازتوزیع منطقه‌ای به طور قابل ملاحظه‌ای به هم پیوسته‌اند. به هر حال، پروژه‌های شدیداً درآمدزا، فقط قسمت نسبتاً کوچکی از مسائل بودجه کنونی اقتصادهای او.ای.سی.دی. هستند.

از این گذشته، دیدگاه اساسی این متون مهم است: توزیع منطقه‌ای هزینه‌ها، منافع، و قدرت تصمیم‌گیری، ممکن است تفاوت مهمی را در بودجه جمعی ایجاد کند. به ویژه، می‌توان درباره شباهتی بین برخی موضوع‌های فدرالیسم مالی و الگوی ارائه شده توسط وینگاست، شپسل و جانسن (۱۹۸۱) اندیشید. فرض کنید تصمیمات مخارج در سطح محلی گرفته شود و با پرداخت‌های انتقالی دولت ملی که مالیات‌ها را افزایش می‌دهد، تأمین مالی شوند. سازوکار مشابه در این مورد مانند مورد نمایندگان انتخابی به صورت منطقه‌ای عمل می‌کند. اولیای امور محلی، اثرهای تصمیمات مخارج خودشان بر بودجه سراسری را به همان دلایل نمایندگان انتخابی به صورت منطقه‌ای، کاملاً درونی نمی‌کنند. به صورت آشکاری، اگر اولیای امور محلی برای هر دوی مالیات‌بندی و تصمیمات مخارج مسئولیت داشته باشند، انگیزه‌های متفاوتی خواهند داشت.^(۴۹)

بحث فدرالیسم، به تازگی در ایالات متحده و اروپا اوج گرفته است.^(۳۰) ترتیبات مالی متصل‌کننده مرکز به اولیای امور محلی در میان کشورها بسیار متفاوت است. از این گذشته، هاقیس و اسمیت (۱۹۹۱) پیشنهاد می‌کنند که از سال ۱۹۷۵ تا اواخر دهه ۱۹۸۰ می‌توان افزایشی را در

مسئولیت‌پذیری مالی اولیای امور محلی ملاحظه کرد. در هر صورت، این تغییرپذیری بین‌کشوری^۱ و زمانی^۲ ترتیبات فدرالی می‌تواند کسری‌های بودجه را توضیح دهد که هنوز موضوعی باز،^(۳۱) و مهم برای پژوهش‌های آینده است.

هفتم - نهادهای بودجه‌ای

نهادهای بودجه‌ای، جملگی قوانین و آیین‌نامه‌هایی هستند که بودجه‌ها بر طبق آنها آماده، تصویب و اجرا شده‌اند. این قوانین در بین کشورها بسیار متفاوت هستند، بنابراین، می‌توانند به صورت بالقوه تغییرپذیری کسری و بدهی را در میان کشورها توضیح دهند.

نهادهای بودجه به دو شرط بر نتایج سیاست مالی تأثیر می‌گذارند: اگر تغییر نهادهای بودجه از این که قانون بودجه خودش را تغییر بدهد، سخت‌تر باشد (قانوناً یا عملاً) و اگر نهادهای بودجه بر رأی نهایی و اجرای بودجه تأثیر بگذارند. هر دو شرط بالا تا حدی در دنیای واقعی دیده می‌شوند. نهادهای بودجه نسبتاً به ندرت تغییر می‌نمایند، اگرچه آنها وقتی که نیازهای یک اجتماع را برآورده نمی‌کنند، می‌توانند تغییر یابند.^(۳۲) موضوع اساسی این است که نهادهای بودجه نمی‌توانند به همان سادگی و تناوبی تغییر کنند که بودجه خودش را تغییر می‌دهد. اگر قادر به انجام چنین کاری بودند، به طور کامل بی‌تأثیر می‌شدند.

به هر صورت، تأثیر واقعی نهادها بر نتیجه نهایی یک رأی‌گیری قانونی (و اجرای آن)، یک قلم بزرگ در دستور کار پژوهش‌های دانش سیاسی نوین است. شپسل (۱۹۷۹) نشان می‌دهد که نهادهای رویه‌ای معین به حل نظریه ناممکنی ارو در مجلس‌های قانون‌گذاری کمک می‌کنند و به این وسیله ساختار را هدفمند می‌نمایند.^(۳۳) برای مثال، یک موضوع کلیدی این است که چه کسی قدرت وضع دستور کار را دارد و چه نوعی از پیشنهادها اصلاحی در عرصه مجلس قابل قبول هستند: در گفتگوی عمومی، نظریه می‌گوید که قوانین رویه‌ای که اصل عمومیت^۳ و معامله به مثل را محدود می‌سازند، به خودداری مالی منجر می‌شود. "اصل عمومیت" به عنوان آن ویژگی بودجه تعریف

1. Cross-Country

2. Temporal

3. Universalism

شده است که "یک چیز برای همه کس" را دربرمی‌گیرد. "معامله به مثل"^۱ توافقی برای عدم مخالفت با پیشنهاد نماینده دیگر در عوض رفتار مشابه است. مثل مورد الگوهای بخش قبلی، پژوهش‌ها در این حوزه نیز تمرکزی آمریکایی دارد، و به طور واقعی همه الگوهای رسمی بیش‌تر برای توضیح اندازه بودجه تنظیم شده‌اند تا این که تخصیص بین زمانی مخارج و مالیات ستانی را توضیح دهند (مثلاً، توازن بودجه).^(۳۴)

مقاله اخیر فون هاگن (۱۹۹۲) به دو پرسش ما درباره کسری‌های بودجه با تمرکز بر نهادهای بودجه‌ای ۱۲ عضو جامعه اقتصادی اروپا پاسخ می‌دهد. او یک فرضیه ساختاری جالب را آزمون می‌کند، که مثلاً، روندهای بودجه‌ای به انضباط مالی بزرگ‌تری منجر می‌گردند، اگر حق ویژه قوی برای نخست‌وزیر یا وزیر دارایی در نظر گرفته شود؛ عمومیت، معامله به مثل و اصلاحات پارلمانی محدود شود؛ و اجرای اکید قانون بودجه تسهیل گردد.

فون هاگن، شاخص‌هایی را بنا می‌کند که خلاصه بسیاری از نهادهای بودجه‌ای است. جامع‌ترین شاخص استفاده شده در این مطالعه، کشورها را به عنوان تابعی از شش مورد زیر طبقه‌بندی می‌کند: (۱) استحکام موقعیت نخست‌وزیر (یا وزیر دارایی) در مذاکرات داخل دولت. (۲) محدودیت‌ها (یا موارد مشابه) برای اصلاحات پارلمانی. (۳) نوع رأی‌گیری پارلمانی (قلم به قلم، کلی، و جز اینها). (۴) زمان‌بندی رأی‌گیری پارلمانی. (۵) درجه شفافیت بودجه. (۶) میزان انعطاف‌پذیری در فرآیندهای اجرایی.

رده بندی کشورها بر طبق این معیار بی‌تردید مستلزم بحث‌هایی قضاوتی است، به ویژه آن که نویسنده کوشش می‌کند رویه‌های عملی را، گذشته از اعتبار قانونی، به دست آورد. از این گذشته، حمایت قوی که او برای فرضیه‌های ساختاری می‌یابد، متقاعد کننده است. به ویژه او در می‌یابد که بسیاری از شاخص‌های مرتبط با نهادهای بودجه‌ای، متغیرهای توضیحی معناداری برای تفاوت‌های بین کشوری در نسبت‌های بدهی به تولید ناخالص ملی و کسری بودجه در دهه ۱۹۸۰ در جامعه اقتصادی اروپا هستند؛ فرضیه ساختاری از حمایت قوی‌تری برخوردار می‌شود.

داده‌های آماری نهادی فون هاگن کاملاً پربار و درخور بررسی بیش‌تری هستند. برای مثال، این شاخص‌های جمعی بسیاری از تفاوت‌های نهادی را جمع نکرده‌اند. یک مقایسه بین دو کشور "از نظر

مالی مسئول - فرانسه و آلمان - این نکته را نشان می‌دهد. فرانسه به علت قوانین رأی‌گیری و نقش نخست وزیرش شاخصی بسیار بالا دارد.^(۳۵) قوانین رأی‌گیری آلمان واقعاً کمترین میزان سازگاری را (دست کم روی کاغذ) با مسئولیت‌پذیری مالی دارند، در هر صورت، آلمان نیز یک شاخص بالا را به علت شفافیت بودجه و انعطاف‌ناپذیری اجرایی دارد.^(۳۶) یعنی، گوناگونی زیاد ترتیبات نهادی را، حتی در داخل کشورهای با شاخص جمعی مشابه، می‌یابیم.^(۳۷)

دومین مثالی که به واسطه آن می‌توان ایده اهمیت نهادهای بودجه‌ای را آزمون کرد، ایالت‌های آمریکا است. ایالت‌های آمریکا دارای تنوع ترتیبات بودجه‌ای متفاوتی هستند. علاوه بر تفاوت رویه‌ها برای تشکیل بودجه، بعضی ایالت‌ها قوانین بودجه متوازن "سخت" و برخی دیگر قوانین بودجه متوازن "آسان" دارند، در حالی که تعدادی چنین قوانینی ندارند. سه مقاله تجربی اخیر، خاطر نشان می‌کنند که قوانین بودجه‌ای موجب بروز برخی تفاوت‌ها می‌شود، اگرچه شاید نه به آن وسعتی که اعتبار قانونی بر آن اشاره دارد. فون هاگن (۱۹۹۱) نتیجه می‌گیرد که قوانین بودجه‌ای بر سطح و ترکیب بدهی‌های ایالتی تأثیر می‌گذارند. آلت و لوری (۱۹۹۴) و پوتربا (۱۹۹۴) بحث می‌کنند که ایالت‌های آمریکایی که دارای قوانین بودجه متوازن سخت‌تری هستند، به صورت سریع‌تر و فعال‌تری نسبت به تکانه‌های درآمد منفی یا تکانه‌های مخارج مثبت واکنش نشان می‌دهند.

در مجموع، پیام اساسی این پژوهش‌ها این است که نهادهای بودجه‌ای بر سیاست‌های مالی تأثیر می‌گذارند. آیا این دیدگاه، در پاسخ‌گویی به پرسش‌های ما کمکی ارائه می‌نماید؟ تفاوت‌های نهادی می‌تواند به طور معین به پاسخ‌گویی پرسش دوم ما کمک کند: چرا در کشورهای خاصی، و نه در دیگر کشورها؟ با توجه به پرسش اول (چرا اکنون؟)، ممکن است بیش از یک مسئله وجود داشته باشد. همان گونه که فون هاگن (۱۹۹۲) گفته است، نهادهای بودجه‌ای در طول زمان نسبتاً با ثبات هستند. بنابراین، چگونه می‌توانیم افزایش سریع در پراکندگی عملکردهای مالی بین کشورها در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نسبت به دو دهه قبل را توضیح دهیم؟

یک پاسخ ممکن، توجه به اثر تکانه‌های اقتصادی در کشورهای دارای نهادهای بودجه‌ای متفاوت، در راستای الگوهای مبارزه فرسایشی است. شاید ناکافی بودن نتایج حاصل از نهادهای بودجه‌ای در اجرای مسئولیت مالی، فشار منفی ویژه‌ای را در دوره‌هایی که به تعدیل مالی نیاز است،

دربرداشته باشد. از دیدگاه ما، این راهی امیدبخش است که باید با کار تجربی مقایسه‌ای دقیق، بیش‌تر کشف گردد.

هشتم - سیاست‌گذاری

مقوله سیاست‌گذاری در متون اقتصاد سیاسی، به ویژه برای اصلاحات نهادی مناسب هستند. اگر سیاست‌گذاری تحت تأثیر متغیرهای سیاسی - نهادی واقع شود، پس برای بهبود سیاست‌گذاری باید در سطح نهادی مداخله نمود. برخی از اقتصادهای او.ای.سی.دی. با برنامه‌های تعدیل مالی و اصلاحات مالی در این جهت در تلاش هستند. اقتصادهای برنامه‌ریزی شده در جریان برپایی نهادهای مالی جدید هستند و مشاوران سیاست‌گذاری آنها باید با موضوع‌های نهادی سروکار داشته باشند.^(۳۸)

دو نوع اصلاحات نهادی وجود دارد: تغییرات در قوانینی که مستقیماً بودجه را شکل می‌دهند و اصلاحات نهادی عمومی‌تری از قبیل تغییرات در قوانین انتخاباتی.

شکل‌گیری بودجه^۱

بودجه متوازن

یکی از پرتعدادترین اصلاحات بودجه، ارائه یک قانون بودجه متوازن یا به طور عمومی‌تر، ارائه آیین‌نامه‌هایی است که صلاحدید هر دولتی را در اجرای کسری محدود می‌سازد.^(۳۹) نظریه همسان‌سازی مالیاتی بیان می‌کند که عموماً یک سیاست بودجه متوازن زیر نقطه بهینه^۲ است. در هر صورت، پیش‌تر بحث کرده‌ایم که این نظریه توصیف دقیق کاملی از سیاست‌های مالی واقعی نیست. بنابراین، دو پرسش مطرح می‌شود: آیا یک سیاست بودجه متوازن زیر نقطه بهینه نسبت به سیاستی زیر نقطه بهینه، اما بدون قانون بودجه متوازن، پست‌تر یا برتر است؟ و چگونه می‌توان قانون بودجه متوازن را اجرا کرد؟

1. Budget Formation

2. Suboptimal

نخستین پرسش مشکل است، زیرا مقایسه‌های بین نتایج بهینه دوم را در برمی‌گیرد. به طور عمومی، هر چه ناکارایی‌های به دست آمده از لحاظ سیاسی بزرگ‌تر باشد، انتخاب قانون بودجه متوازن جالب‌تر است. برای مثال، اگر بپذیریم که نظام‌های انتخاباتی نسبی‌گرا با دولت‌های ائتلافی، در تعویق تعدیل‌های بودجه تمایل بیش‌تری دارند، در نتیجه، در این نظام‌ها، قانون بودجه متوازن مناسب است.

زبان ناشی از تثبیت مالی در طول دور تجاری^۱ و زبان ناشی از انعطاف‌پذیری در واکنش به تکانه‌های وارد شده به مخارج و درآمدها، هزینه‌های قانون بودجه متوازن هستند. در نظریه، می‌توان با یک قاعده مشروط - مانند قاعده بودجه متوازی که به صورت ادواری تعدیل شده است، بر این مشکلات غلبه کرد. به هر حال، هر چه قاعده پیچیده‌تر باشد، اجرای آن سخت‌تر است.^(۴۰)

قابلیت اجرای قانون بودجه متوازن نیز یک موضوع پیچیده است. هر قانونی را هر پادشاهی می‌تواند تغییر دهد، حتی اگرچه برخی قوانین خاص نسبت به دیگر قوانین، سخت‌تر تغییر می‌یابند. برای مثال، پیشنهادهای اصلاحی موافق با قانون اساسی نمایندگان نوعاً سخت‌ترین قانون برای تغییر است، زیرا مستلزم پیچیده‌ترین روندها و بالاترین اکثریت در مجلس است. به همین علت است که اغلب حمایت‌کنندگان علاقه‌مند به قواعد بودجه متوازن از این راه حل نهادی طرفداری می‌کنند. انتخاب رویه‌ای در بده - بستان معمول بین تعهدات و انعطاف‌پذیری اجرا می‌شود: به وسیله بسیار مشکل کردن تغییر قانون، می‌توان تعهدات را معتبرتر ساخت اما در عوض، امکان واکنش به تکانه‌های پیش‌بینی نشده، کاهش می‌یابد. وقتی یک دولت خاص - نمایانگر یک اکثریت معین در رأس امور است، برای شکستن قاعده بودجه متوازن و تحمیل قاعده بودجه متوازن به دولت‌های آینده انگیزه دارد. با چنین عملی، دولت کنونی به انعطاف‌پذیری موردنیاز برای طرفداری از حوزه انتخاباتی خود و باقی گذاشتن هزینه‌های بدهی و قید قانون بودجه متوازن برای جانشین خود، دست می‌یابد. در نتیجه، اگر قاعده بودجه متوازن بتواند به وسیله اکثریت ساده شکسته شود و دولت این اکثریت را فرماندهی کند، پس قاعده معتبری نیست.

به کمک افزایش اندازه اکثریت موردنیاز برای شکستن قاعده، اعتبار به دست می‌آید، اما

انعطاف‌پذیری از دست می‌رود. یک مسئله دستوری دشوار، تصمیم‌گیری در این مورد است که اکثریت مشروط بهینه لازم برای عدم اجرای بودجه متوازن چیست. این اکثریت لازم باید نسبت به برخوردهای سیاسی - اقتصادی که انگیزه اجرای کسری را افزایش می‌دهند (همان گونه که در بخش قبلی بحث کردیم) فزاینده، نسبت به قابلیت پیش‌بینی مخارج و درآمدها فزاینده و نسبت به منافع ناشی از تثبیت مالی کاهنده باشد.

رویه‌هایی برای تصویب بودجه

الگوهای مبارزه فرسایشی پیشنهاد می‌کند که با محدودسازی قدرت وتوی بازیگران وارد شده در شکل‌گیری بودجه، می‌توان تأخیر در تعدیل‌های مالی را کاهش داد و مسئولیت‌پذیری مالی را اجرا کرد.

نخستین گام مبارزه فرسایشی ممکن است در مرحله دستورسازی^۱ بودجه، میان وزیرهای خرج‌کننده در داخل دولت انجام گیرد؛ این موضوع احتمال بیش‌تری دارد که در دولت‌های ائتلافی جایی که وزیرهای مختلف به حزب‌های مختلف وابسته هستند، اتفاق بیفتد. وزیرهای خرج‌کننده نسبت به نخست‌وزیر یا وزیر دارایی، در برابر فشارهای منفعت‌ویژه نفوذپذیرتر هستند؛ نخست‌وزیر یا وزیر دارایی، نسبت به اندازه کلی و تأمین مالی بودجه نفوذپذیرتر هستند. اگر نخست‌وزیر یا وزیر دارایی هر کدام نقشی قوی در فرآیند شکل‌گیری بودجه داشته باشند، اثر مبارزه‌های فرسایشی درون‌دولتی^۲ کاهش می‌یابد. رویه‌هایی که نخست‌وزیر در آنها قوی است، آنهایی هستند که قدرت وتوی وزیرهای خرج‌کننده محدود می‌شود.

دومین قدمی که مبارزات فرسایشی ممکن است در آن انجام گیرد و منافع ویژه می‌تواند مسئولیت مالی را به خطر اندازد، در طی فرآیند تصویب قانونی بودجه است. رویه‌هایی که نوع پیشنهادهای اصلاحی مجاز را محدود می‌کنند، و اول رأی‌گیری روی اندازه مخارج کل و سپس بحثی دربارهٔ اقلام ویژه را تحمیل می‌کنند، بیش‌تر احتمال دارد کسری را محدود کنند.^(۴۱) با رأی‌گیری ابتدایی روی اندازه کلی بودجه و توازن، می‌توان از نتیجه احتمالی تلفیق نیازهای مخارج متضاد با افزایشی

در کسری‌ها اجتناب کرد.

استقلال بانک مرکزی

نویسندگان موفقیت‌های بالای بانک‌های مرکزی مستقل در برخورد با تورم را برجسته کرده‌اند.^(۴۲) بانک‌های مرکزی مستقل نیز ممکن است مسئولیت‌پذیری مالی را با محدود ساختن دسترسی دولت به مالیات تورمی به عنوان یک مالیات کم و بیش پنهان، اجرا نمایند. با وجود بانک مرکزی مستقل، کسری باید به وسیله اوراق قرضه تأمین مالی شود، این به افزایشی در نسبت بدهی به تولید ناخالص ملی و احتمالاً نرخ‌های بهره بالاتر منجر می‌شود. به بیان دیگر، دولت با محدودیت بودجه سخت‌تری مواجه است.

اصلاحات انتخاباتی

نظام‌های انتخاباتی نسبی‌گرا به ائتلاف‌ها و بلا تکلیفی‌های مالی منجر می‌شوند که تثبیت‌ها را به تأخیر می‌اندازند. نظام‌های مبتنی بر رأی اکثریت^۱، با تمرکز قدرت در یک حزب منفرد از بلا تکلیفی اجتناب می‌نمایند، اما این ممکن است به تغییرپذیری بیش از اندازه سیاست‌ها منجر شود، زیرا حزبی که در رأس امور است، توسط شرکای ائتلافی تعدیل نمی‌شود.^(۴۳) طبق معمول علوم اقتصادی، در این جا نیز یک بده - بستان وجود دارد.

چه وضعیتی را باید در این بده - بستان اتخاذ کرد؟ متون مرور شده در این جا، پاسخ‌هایی جزئی به این پرسش می‌دهند. برای مثال، کشورهای با توزیع ترجیحات بسیار دو قطبی شده (شاید به توزیع درآمد مربوط باشد) ممکن است نظام‌های انتخاباتی نسبی‌گراتری را برای اجتناب از تغییرپذیری سیاستی افراطی، به علت تغییر در دولت‌های دارای وضعیت افراطی، نیاز داشته باشند. از سوی دیگر، در دوره‌های بحران اقتصادی یا گذار اقتصادی، دولت‌های ائتلافی ممکن است مانعی برای فعالیت سیاست‌گذاری سریعی باشند که شدیداً مورد نیاز است.

آشکارا، قوانین انتخاباتی نمی‌توانند تغییرات بسیار متناوبی داشته باشند؛ بنابراین، کشورها مجبور هستند که به انتخابی نسبتاً دایمی در این بده - بستان دست بزنند. به بیان عمومی‌تر، انتخاب‌های به نفع نقاط افراطی این بده - بستان احتمال ندارد که بهینه باشند. همانند مورد کسری‌های بودجه، یک اشتباه به نفع نمایندگان نسبی‌گرا به صورت بیش از اندازه، احتمال دارد نتایج منفی‌تری نسبت به اشتباه برعکس داشته باشد. به ویژه اگر نظام‌های انتخاباتی نسبی‌گرا با نهادهای بودجه‌ای توأم شود که احتمال ندارد نظم را اجرا کنند، مثلاً یک نخست‌وزیر ضعیف در کابینه یا پیشنهادهای اصلاحی محدود نشده در مجلس، این موضوع درست است.

یادداشت‌ها

۱. موردی که کالاهای عمومی در تابع مطلوبیت عامل نماینده وارد می‌شوند، پیچیدگی‌هایی به همراه دارند که از نظر هدف‌های ما در این مقاله، بی‌اهمیت است.
۲. اگر مخارج دولت تصادفی باشد، نظریه بسیار پیچیده می‌شود، اما اصول اساسی همسان‌سازی مالیاتی تعمیم می‌یابد (لوکاس و استاکی، ۱۹۸۳).
۳. برای یک رفتار ابتدایی توهم مالی به پوویانی (۱۹۰۳) نگاه کنید. هم چنین به واگنر (۱۹۷۶) نگاه کنید.
۴. به بوکانن و واگنر (۱۹۷۷) و تعدادی از فصل‌های بوکانن، رولی و تولیسون (۱۹۸۶) نگاه کنید.
۵. توجه کنید که سیاست‌های تثبیت‌کنیزی در دهه ۱۹۶۰ نسبت به دهه ۱۹۸۰ متداول‌تر بود.
۶. واقعاً از قبل روشن نیست که چرا یک علامت پر سر و صدا بر یک اریب رو به پایین نظام یافته در تشخیص بار مالیاتی واقعی دلالت می‌کند.
۷. برای یک بررسی جدید درباره این متون، به آلسینا (۱۹۹۳) نگاه کنید.
۸. مالیات‌ها در این الگو غیرانحرافی هستند.
۹. در این الگو مالیات‌ها یکجا (Lump-Sum) هستند.
۱۰. اگرچه کوکرمین و ملترز (۱۹۸۹) بر یک انتخاب اجتماعی مبتنی بر قاعده اکثریت تأکید می‌کنند،

- حتی یک برنامه‌ریز اجتماعی خیراندیش باید برای انتشار بدهی دست به انتخاب بزند. در واقع، در حالی که گروهی از عوامل نسبت به بدهی بی تفاوت هستند، گروه دیگر از آن جا که بدهی قید غیرمنفی بودن میراث خصوصی را برطرف می‌کند، از آن نفع می‌برد.
۱۱. برای بحث‌هایی درباره الگوهای رأی‌گیری همراه با حزب‌های ایدئولوژیک به ویتمن (۱۹۸۳)، کالورت (۱۹۸۵)، آلسینا (۱۹۸۸) و آلسینا و روزنتال (۱۹۹۵) نگاه کنید.
۱۲. نتایج پرسون و سونسون براین اساس که چگونه دو حزب در ترجیحات خودشان "افراطی" هستند، متفاوت است.
۱۳. این الگو با الگویی که دو حزب برای قرار گرفتن در رأس امور رقابت می‌کنند و فقط به پیروزی توجه می‌کنند، معادل است. هر دو حزب در سیاست ترجیح داده شده به وسیله "رأی دهنده میانه" به یکدیگر نزدیک می‌شوند؛ این "نظریه رأی دهنده میانه" است (بلاک، ۱۹۶۳؛ داونز، ۱۹۵۷).
۱۴. تناوب تغییرات دولت، ممکن است به عنوان یک شاخص بسیار ناهم‌گون از نااطمینانی در نظر گرفته شود.
۱۵. تغییر دولت هنگامی به صورت معنادار تعریف می‌شود که شامل تغییر حزب در رأس امور یا تغییری اساسی در ائتلاف باشد. اطلاعات آماری از آلسینا، کوهن و روبینی (۱۹۹۲) هستند، که آنها نیز تعریف‌های دقیق‌تری را تدارک می‌بینند و ۱۸ اقتصاد او.ای.سی.دی. را مشخص می‌کنند که در نمونه استفاده شده برای این محاسبات وارد می‌شوند.
۱۶. شاخص‌ها چنین هستند: آیا کشور، گذار از دیکتاتوری به مردم‌سالاری را تجربه کرده است یا نه؛ آیا می‌توان حزب‌های راست افراطی و حزب‌های کمونیستی را در کشور یافت؛ معیاری از تناوب تغییرات دولت؛ آیا کشور تضادهای منطقه‌ای یا زبانی دارد یا نه؛ آیا انتخابات ممکن است توسط مجریان به چالش کشیده شود، یا این که تنظیم زمانی انتخابات به وسیله قانون اساسی ثابت قرار داده شده است؛ و اندازه متوسط ائتلاف‌ها.
۱۷. ایرلند در این محاسبات وارد نمی‌شود، زیرا شاخص بی‌ثباتی برای این کشور در دسترس نیست.
۱۸. یک مقاله نیویورک تایمز در ۲۵ ژانویه ۱۹۸۷ بیان می‌کند که "این کسری بودجه یک یتیم تحقیر شده نیست، فرزند رئیس جمهور ریگان است، و او مخفیانه به آن عشق می‌ورزد، همان گونه که

- دیوید استوکمن توضیح داده است: کسری به سختی هر گونه دیدگاهی در مورد خرج کردن یک سکه ده سنتی دیگر برای رفاه اجتماعی را تشویق نمی‌کند."
۱۹. برای ساده‌سازی و وضوح، این الگو می‌گوید که سیاست همسان‌سازی مالیاتی بهینه بر یک بودجه متوازن دایمی دلالت می‌کند.
۲۰. با برخی تغییر و تبدیل‌ها در علایم اختصاری و در ساختار الگو، تحلیل‌ها را می‌توان برای بدهی داخلی به کار برد.
۲۱. با برخی پیچیدگی‌ها، الگو را می‌توان برای بیش از دو گروه گسترش داد.
۲۲. الگوی اولیه مبارزه فرسایشی در یک متن زیست شناختی به وسیله رایلی (۱۹۸۰) شکل گرفته است. بلایس و نیلیوف (۱۹۸۴) آن را بیش تر توسعه داده‌اند. کینن و ویلسون (۱۹۸۸) این الگو را برای اعتصاب نیروی کار به کار می‌برند.
۲۳. درازن و گرلی (۱۹۹۳) اشاره می‌کنند که هیرشمن (۱۹۸۵) بحث مشابهی را به طور غیررسمی مطرح می‌کند.
۲۴. برخلاف آلسینا و درازن (۱۹۹۱)، اسپولار (۱۹۹۳) بر اطلاعات نامتقارن تکیه نمی‌کند، بلکه بر تصادفی کردن تأخیرهای به دست آمده تکیه می‌نماید.
۲۵. برای بحثی گسترده‌تر درباره تشابه‌ها و اختلاف‌های بین دولت تقسیم شده در ایالات متحده و دولت‌های ائتلافی در اروپا، به آلسینا و روزنتال (۱۹۹۵، فصل ۱۰)، فیورینا (۱۹۹۱) و لاور و شپسل (۱۹۹۱) نگاه کنید.
۲۶. برای مثال، به مک کوبین (۱۹۹۱) و انتقاد بارو (۱۹۹۱) نگاه کنید.
۲۷. مک کوبین (۱۹۹۱) بحث می‌کند که چه موضوع‌هایی بین رئیس جمهور از یک حزب و کنگره‌ای با اکثریتی از حزب دیگر تقسیم نمی‌شوند، اما بین سنا و مجلس نمایندگان تقسیم می‌شوند. مورد آخر، که از سال ۱۹۸۱ تا سال ۱۹۸۶ رخ داد، عمومیت کمتری دارد. به هر حال، بحث مک کوبین هنوز به طور عمده بر یک مشاهده تکیه می‌کند.
۲۸. برای مثال، به فریجون (۱۹۷۴)، فیورینا و نول (۱۹۷۸)، شپسل و وینگاست (۱۹۸۱)، وینگاست، شپسل و جانسن (۱۹۸۱)، و بارون و فریجون (۱۹۸۹) نگاه کنید.

۳۹. ترتیبات فدرالی متفاوت می‌تواند پیامدهای مهمی برای بازتوزیع‌های مالی و تثبیت مالی داشته باشد.

۳۰. به بررسی اخیر به وسیله هیوز و اسمیت (۱۹۹۱) و منابع ذکر شده در آن نگاه کنید.

۳۱. برای پاره‌ای از تجربیات در طول این خط پژوهشی، به تفسیر ارائه شده به وسیله تابلینی بر مقاله هیوز و اسمیت (۱۹۹۱) نگاه کنید.

۳۲. قانون بودجه کنگره‌ای ۱۹۷۴ (The Congressional Budget Act) در ایالات متحده، مثالی از یک اصلاح بنیادی نهادهای بودجه‌ای است.

۳۳. برای کاربرد مشخص‌تر در فرآیند بودجه به فریجان و کریبایل (۱۹۸۷)، فریجان و فایورینا و مک کلوی (۱۹۸۷)، بارون و فریجان (۱۹۸۹)، بارون (۱۹۹۱) و وینگاست و مارشال (۱۹۸۸) نگاه کنید.

۳۴. برای یک روش مقایسه‌ای‌تر به ویلداوسکی (۱۹۸۶) و منابع موجود در آن، نگاه کنید.

۳۵. شاخص‌ها نسبت به فرضیات ساختاری فزاینده تعریف شده است.

۳۶. در واقع، با تغییرات شاخص اساسی به طوری که این دو مشخصه ملاحظه نشوند، رتبه آلمان به وضعیت کمی پایین‌تری سقوط می‌کند.

۳۷. فون هاگن (۱۹۹۲) نیز به صورتی کم‌توفیق فرضیه دیگری را با تمرکز بر وجود برنامه‌های بودجه بلندمدت (مثلاً چندین ساله) آزمون می‌کند. این فرضیه برای آزمون دشوارتر است و شاخص‌های هدف‌بندی شده آن قدر به شدت به وجود پیشنهادها بودجه بلندمدت متکی هستند که حقیقتاً الزام آور نیستند. برای بحثی درباره اثر خطای برنامه‌های بودجه بلندمدت بی‌اعتبار، به تنزی (۱۹۹۴) نگاه کنید.

۳۸. برای این نکته، به تنزی (۱۹۹۲) و (۱۹۹۳) نگاه کنید.

۳۹. مثلاً بوکانن و واگنر (۱۹۷۷).

۴۰. برای بحثی درباره این نکته، به تنزی (۱۹۹۴) نگاه کنید.

۴۱. نتایج تجربی فون هاگن (۱۹۹۲) از این دیدگاه‌ها حمایت می‌کند. برای بحث نظری بیشتر، به فریجان و کریبایل (۱۹۸۷) نگاه کنید.

۴۲. برای مثال، آلسینا و سامرز (۱۹۹۳)، کوکرمین، وب، و نیاپتی (۱۹۹۲) و گریلی، ماسیندارو، و تابلینی (۱۹۹۱).

۴۳. برای یک رسمی‌سازی جالب درباره این دیدگاه‌ها، به اسپولار (۱۹۹۳) نگاه کنید. برای بحثی درباره میانه روی سیاستی در دولت ائتلافی، به آلسینا و روزنتال (۱۹۹۵) نگاه کنید. برای برخی نتایج درباره ارتباط بین توزیع ترجیحات رأی دهنده و تغییر پذیری سیاستی، به تابلینی و آلسینا (۱۹۹۰) نگاه کنید.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

m m m m m m m m m m

m m m m m m m m m m

m m m m m m m m m m



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی